

ناتورالیسم و روایت محیط

شرق؛ نام امیل زولا در تاریخ ادبیات بیش از هرچیز با ناتورالیسم پیوند خورده و او خود در مقدمه یکی از رمان‌هایش نوشته بود من ناتورالیستم. ناتورالیسم را دل رنالیسم سرب‌آورد. دوران زولا، دورانی است که علم و پرستش علم رواجی گسترده داشت و زولا نیز تحت تأثیر چند گرایش مثل گرایش داروینی و گرایش اگوست کنت به نوشتن رمان‌هایش پرداخت. او انسان را تحت تأثیر محیط و وراثت می داند و در آثارش هم تأکید زیادی به‌خصوص در توصیف محیط پیرامونی دارد.

زولا نویسنده‌ای پرکار بود و در میان آثار او مجموعه رمان‌های روگن ماکار شهرتی بیشتر دارند. زولا در سال ۱۸۶۸ طرح کلی این رمان را آماده کرد و در ۲۰ کتاب سیر تحولات مربوط به این خانواده را تصویر کرد. این کتاب‌ها در اصل شرح ماجراها و سرگذشت اجتماعی خانواده‌ای است که در دوران امپراتوری دوم فرانسه زندگی می‌کردند. زولا در این مجموعه و نیز دیگر آثارش، به سیر تحولات اجتماعی و اقتصادی در آن دوره پرداخته و در برخی از آثارش به وضعیت زندگی کارگران و تسلط سرمایه و بورس‌بازی در نظام سرمایه‌داری پرداخته است. زولا این سلسله

رمان‌هایش را در سال ۱۸۹۳ پس از بیست‌وپنج سال کارکردن به پایان رساند. برخی از این رمان‌ها به فارسی هم ترجمه شده‌اند و به این واسطه زولا از دهه‌ها پیش در ایران هم شناخته می‌شد.

اما زولا به جز رمان‌هایش، داستان‌های کوتاهی هم دارد که البته کمتر شناخته‌شده‌اند و زیر سایه رمان‌ها قرار گرفته‌اند. مدتی پیش تعدادی از داستان‌های کوتاه زولا در مجموعه‌ای با عنوان «مرگ البویه بکای و داستان‌های دیگر» با ترجمه محمود گودرزی در نشر افق منتشر شد. «مرگ البویه بکای» که عنوان کتاب هم برگرفته از این داستان است، داستان اول مجموعه است. داستان درباره مردی نزار است که از کودکی حالتی از بی‌حسی و کرختی در خود دارد. بیماری او حالی شبیه مرگ است با این تفاوت که صداها را می‌شنود. او بیماری است که بیماری‌اش شبیه به مرگ است با این تفاوت که صداهاى اطرافش را می‌شنود و محیط را درک می‌کند. بیماری او باعث می‌شود که همسر و پزشک فریب بخورند و او را مرده فرض کنند و مراسم کفن و دفن او را ترتیب دهند. داستان این‌طور آغاز می‌شود: «شنبه روزی

گفت‌وگو با کاوه میرعباسی به مناسبت ترجمه اثری از الگاتوکارچوک

گذر از مرزها



پیام حیدرقزویی

بود که بعد از سه روز بیماری، ساعت شش صبح مردم، زن بیچاره‌ام مدتی داخل چمدان دنبال پارچه می‌گشت. وقتی سرش را بلند کرد و مرا دید که شفق‌ورق و با چشم‌های گشوده دیگر نفس نمی‌کشم، دوید سمتم، به خیال اینکه از هوش رفته‌ام، به دست‌هایم ضربه می‌زد و روی صورتم خم می‌شد. سپس وحشت بر او مستولی شد؛ و سراسیمه، همان‌طور که گریه سر می داد، من‌من‌کنان گفت: خدایا! خدایا! مرده! همه را می‌شنیدم، اما صداهاى ضعیف‌شده گویی از جایی بسیار دور می‌آمدند. فقط چشم چپم هنوز نوری محو می‌دید، نوری مایل به سفید که در آن اشیا با هم ادغام می‌شدند؛ چشم راستم به‌کلی فلج شده بود».
راوی، آدمی به ظاهر مُرده است با حواس جمع و ادراک بالا از حال اطرافیان. البویه واگوبه‌هایش از دیگران و به‌ویژه همسرش مارگریت را با چنان تالمی بیان می‌کند که تنها یک واژه به ذهن می‌رسد: حسرت. البویه با مراسمی مرسوم به خاک سپرده می‌شود. در تابوت اما ماجرای دیگر جریان می‌یابد.

«سروان بولر»، یکی دیگر از داستان‌های این مجموعه است. در این داستان،

«بر استخوان‌های مردگان» الگا توکارچوک تازه‌ترین ترجمه کاوه میرعباسی است که در نشر چشمه منتشر شده است. توکارچوک از

داستان‌نویسان و شاعران امروز لهستانی است که در سال ۲۰۱۸ برنده نوبل ادبیات شد و شهرتی جهانی پیدا کرد. البته او پیش از این برنده بوکر هم شده بود اما شهرت او به خصوص در ایران پس از نوبل ادبی شکل گرفت. «بر استخوان‌های مردگان» رمانی است که در آن ژانرهای مختلف درهم آمیخته و به لحاظ سبکی قابل توجه است. از سوی دیگر همان‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید رمانی پلیسی است البته آن‌طور که میرعباسی می‌گوید می‌توان آن را در دسته رمان‌های پلیسی کاذب جای داد. به مناسبت انتشار «بر استخوان‌های مردگان» با کاوه میرعباسی درباره توکارچوک و این اثر او گفت‌وگو کرده‌ایم و از او درباره ویژگی‌های سبکی و زبانی اثر و همچنین ادبیات لهستان پرسیده‌ایم.



پیام حیدرقزویی

ممکن می‌کرد. در ترجمه «کمدی الهی» از چندین ترجمه موجود در زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و اسپانیایی استفاده کردم و بعد متن ایتالیایی را هم در کنارم داشتم. زبان ایتالیایی با زبان‌های لاتین مشابهت دارد و به جز این کوره‌سوادى هم در زبان ایتالیایی داشتم و به این واسطه سرانجام می‌توانستم بفهمم که از میان چند متن فرانسوی و انگلیسی و اسپانیایی کدام یک به متن داتنه نزدیک‌تر هستند. اما در مورد ترجمه «بر استخوان‌های مردگان» چنین ویژگی وجود نداشت چون من تنها آشنایی مختصری آن هم با زبان شفاهی لهستانی داشتم چون مدتی در آنجا زندگی کرده بودم اما قطعا از این میزان آشنایی نمی‌توانستم برای ترجمه متن استفاده کنم. از این‌رو سه متن ترجمه‌شده دیگر از این رمان را مینا قرار دادم و در شصت درصد موارد همه این ترجمه‌ها با هم مطابقت داشتند و مشکلی نبود. در سسی درصد موارد دو ترجمه یک‌جور بودند و ترجمه دیگر تفاوت داشت که اینجا هم به حکم عقل سلیم جانب اکثریت را گرفتم و در ده درصد موارد از جمله در جاهایی که اسامی خاص داریم هر مترجمی ابتکار خودش را به کار بسته بود و من نمی‌توانستم بگویم که کدام یکی از آنها دقیقا با متن اصلی مطابقت داشت. در رمان می‌بینیم که خانم یائینا روی همه آدم‌ها لقب می‌گذارد و این لقب‌ها در هر ترجمه‌ای طبق سلیقه مترجم درآمده

است. در این‌جور مواقع من هم مجبور بودم سلیقهٔ خودم را معیار قرار دهم و از ترجمه‌های دیگر اثر در این سه زبان الهام می‌گرفتم. اما به جز این موارد، «بر استخوان‌های مردگان» متن چندان دشواری نیست و چالش خاصی برای ترجمه‌اش نداشتم. در رمان دیده‌اید که در ابتدای هر فصل نقل قولی از شعرهای ویلیام بلیک آمده و خب ترجمه این شعرها به همت مترجم برمی‌گردد. من سعی کردم تا جای ممکن این نقل قول‌ها را چون که به شعر بودند با وزن و قافیه دریاورم. مثلا در فصل اول آمده: «دربار و در مسیر خطر رهسپار/ می‌بمود وادی مرگ را استوار/ مرد دراست که در راه می‌ماند». اما به‌طور کلی به

جز این موارد دشواری خاص دیگری در ترجمه این رمان نداشتم و چالش‌هایش در حد متعارف بود.

- جایی در صحبت‌هایتان گفتید که با مکان‌هایی که در رمان آمده آشنا بودید. به طور کلی آشنایی با محیطی که رمان در آنجا روایت می‌شود چقدر به مترجم کمک می‌کند؟**

به طور مشخص درباره این رمان، یکی از نکاتی که آشنایی با محیط به من کمک کرد در ضبط اسامی بود. در لهستانی یک ترجمه کمک می‌کند اما نمی‌توانیم بگوییم که این آشنایی الزاما به بهترشدن ترجمه کمک می‌کند. یکی دیگر از مواردی که کمک کرد تا بتوانم درک بهتری از رمان داشته باشم، مربوط به طنز ظریفی است که توکارچوک در رمان به کار برده و آشنایی من با لهستان باعث شد طنز او را بهتر درک کنم. در رمان می‌بینیم که خانم یائینا تصویری آرمانی از جمهوری چک یعنی از آن سوی مرز در ذهنش ساخته در حالی که اگر آنجا را بشناسیم می‌دانیم که هیچ تفاوتی میان دو کشور که در دو سوی مرز قرار دارند نیست. اما برای خانم یائینا آن سوی مرز همیشه انگار شکلی از آرمانشهر را دارد اما قاعداً شرایط در دو‌طرف مرز تفاوت زیادی ندارد و به‌طور کلی لهستان و چک کشورهایی شبیه به هم هستند اما می‌بینیم که خانم یائینا خیلی با اشتیاق و حسرت درباره جمهوری چک صحبت می‌کند و می‌گوید آنجا همیشه آفتاب است در حالی‌که این‌طور نیست. این طنز ظریفی است که توکارچوک در این‌رمان به کار برده و آشنایی من با این



بر استخوان‌های مردگان

الگا توکارچوک

ترجمه کاوه میرعباسی

نشر چشمه

مرگ البویه بکای و داستان‌های دیگر

امیل زولا

ترجمه محمود گودرزی

نشر افق



قمارباز زن‌باره‌ای در خدمت نظام به درجه سروانی می‌رسد. او دختر و مادری پیر دارد که تنها امیدشان سروان است. مردی لاقید و اوباش که همه درآمدش پای خوش‌گذرانی می‌رود. مافوق سروان سرگردی پیر است که دوستی دیرپایی با خانواده سروان بولر دارد. هرچه سرگرد دلواپس حال مادر و دختر بولر است، خودش در عوالم عیش سیر می‌کند. کار سروان به جایی می‌رسد که برای خرج عیاشی دست به اختلاس می‌زند. «چگونه می‌میریم» نام داستان سوم این مجموعه است. داستان با روایت رابطه سرد کنت و کنتسی شروع می‌شود که سال‌ها به‌دور از عوالم یکدیگر سر به زندگی خود دارند و جز در مراسمی خاص دیگر کاری با یکدیگر ندارند. کنت درگیر بیماری خطرناکی است و به‌زودی خواهد مرد. مرگ دل کنتس را به رحم می‌آورد و پیوسته سراغ کنت را می‌گیرد. داستان از ترح شروع می‌شود، هرچند دورافتادگی کنت و کنتس همان‌طور می‌ماند. کنتس مدام تصور غارت‌شدن دارد و فرزندان‌ی که احتمالا چشم‌طمع به دارایی پدر دارند. «سبیل»، «آنزئین» و «ژاک دامور» نام سه داستان دیگر کتاب است.

کشورها این طنز را برایم ملموس‌تر کرده است.

- توکارچوک در این رمان ژانرهای مختلفی را درهم آمیخته و روایت او از نظر سبکی ویژگی‌های خاصی دارد.**

بله، رمان راوی اول شخص دارد و یک ویژگی خیلی مهم آن این است که ما با یک راوی اعتمادناپذیر مواجه هستیم. «بر استخوان‌های مردگان» صرفا رمان جنایی-معمایی نیست اما اگر این راوی اعتمادناپذیر را در چارچوب رمان جنایی-معمایی در نظر بگیریم، آن‌گاه این رمان توکارچوک یادآور یکی از مشهورترین رمان‌های جنایی تاریخ ادبیات پلیسی است که اگر اسم آن رمان را بريم داستان را لو داده‌ام و برای همین به نامش اشاره‌ای نمی‌کنم. در اینجا هم می‌بینیم که قاتل در روایت قتل‌هایی که مرتکب شده دستکاری می‌کند و درواقع خواننده را فریب می‌دهد تا در آخر به اصل ماجرا اعتراف کند. از این جنبه این ترفندی کاملا فرمالیستی است که با هیچ منطق واقع‌گرایانه‌ای هماهنگی ندارد و البته این بخشی از جذابیت رمان است. ویژگی دیگر رمان این است که ما با نوعی از راوی روبه‌رو هستیم که دنیای ذهنی خودش را دارد که با سماجت به آن چسبیده، از آن بیرون نمی‌آید و همیشه برخورد او با دنیای بیرون و دنیای واقعی یک‌جور موقعیت‌های خاص و کمیک ایجاد می‌کند و از این حیث می‌توان این اثر را یک‌جور رمان کمدی سیاه هم دانست. چون او همیشه استدلال می‌کند و به خیال خودش در حال گول‌زدن مأموران پلیس است. او افکار و نظرات عجیب و غریبی دارد که پذیرفتن‌شان برای خواننده بسیار دشوار است. او از یک طرف به طالع‌بینی علاقه زیادی دارد و از طرف دیگر علاقه و دلسوزی‌اش نسبت به حیوانات خیلی اغراق شده است و به‌طور کلی در رمان ما با آدم عجیب و غریبی که ذهنیت خاص خودش را دارد و دنیا را از نگاه خودش می‌بیند روبه‌رو هستیم. او عادات‌ها و اعتقادات خاصی دارد که با خدشه‌دارشدن آنها حالت‌های بد عصبی به او دست می‌دهد. در واقع او پرسوناژ عادی و رایجی نیست و این باعث جذابیتش هم می‌شود. او آدمی است که بر اساس معیارهای خاص خودش زندگی کرده و کوتاه هم نمی‌آید. حتی آشپزی‌کردنش هم آمیخته با عادت‌های خاصی است. بیورگرافی و نوع زندگی که مراحلی که طی کرده هم خاص است. از یک سو مهندس بوده و از سوی دیگر ورزشکار قهارى بوده و پرتاب وزنه می‌کرده؛ و بعد معلم انگلیسی هم هست و ترجمه هم می‌کند و شقیقه ویلیام بلیک است. نکته جالب اینکه خود خانم توکارچوک هم گفته چیزی که به او انگیزه نویسنده‌شدن داده خواندن آثار بلیک بوده است. از این حیث شاید شخصیت داستان شاهتی هم به نویسنده داشته باشد و گیاهخواربودن آنها هم این نزدیکی را بیشتر می‌کند.

- آیا تم پلیسی در دیگر داستان‌های توکارچوک هم وجود دارد؟** نه رمان‌های دیگر او ویژگی را ندارد و البته من همه آثار او را نخوانده‌ام اما تا جایی که اطلاع دارم این تنها رمان او است که تم پلیسی دارد که اقتباس سینمایی هم از آن شده و فیلمی که بر اساس آن ساخته شده از طرف لهستان برای اسکار فرستاده شد.

- شما به رمان‌های پلیسی علاقه زیادی دارید و با ژانرهای مختلف آشنایی دارید. به نظرتان «بر استخوان‌های مردگان» را می‌توان یک رمان پلیسی به معنای دقیق کلمه دانست؟**

من یک سبزی از رمان‌های پلیسی را رمان‌های پلیسی کاذب می‌نامم و این شاید ناشی از نگاه شخصی من باشد. مثلا پلیسی‌هایی که دورنمات نوشته آن چیزی است که من به آنها می‌گویم پلیسی کاذب یا مثلا «تریلوژی نیویورک» پل استر را در همین گروه جای می‌دهم. «بر استخوان‌های مردگان» را هم پلیسی کاذب می‌دانم. برخی از این آثار مثل تعدادی از داستان‌های دورنمات به نوعی پارودی آثار دیگرند یا رزی از رمان‌های دیگر را در خود دارند. مثلا «سو-ظن» دورنمات به دو داستان ادگار آلن پو ارجاع داده است. به‌رحال در آثاری که من با عنوان پلیسی کاذب از آنها نام می‌برم در حقیقت بیرنگ پلیسی تنها یک دست‌آویز یا بهانه است و البته جذابیت‌های رمان پلیسی را هم دارند و نمی‌شود منکر این شد اما رمان پلیسی در معنای اخص کلمه نیستند.

- به این نکته اشاره کردید که توکارچوک در برخی از آثارش به مفهوم مرز و گذر از مرزها پرداخته و این مفهومی است که با سیاست درآمیخته است. توکارچوک چقدر در داستان‌هایش به مضامین سیاسی توجه دارد؟**

در آثار توکارچوک مضامین تاریخی بیشتر دیده می‌شود و درواقع او سیاست را در بستر تاریخ وارد آثارش می‌کند. از این نظر آن چیزی که با عنوان سیاست روز نامیده می‌شود در داستان‌هایش جایی ندارد اما سیاست در بستر تاریخی مورد توجه‌اش است. شاخص‌ترین نمونه آن رمان «کتاب‌های یاکوب» است که دقیقا سیاست در بستر تاریخ است. یعنی مضمون سیاسی است اما سیاست روز نیست و به نوعی می‌توان گفت مضمون‌های سیاسی تکرارشونده‌ای است که در دوره‌های تاریخی مختلفی می‌توانند اتفاق بیفتند.

- آیا ترجمه دیگری در دست انتشار دارید؟**

آخرین ترجمه‌ای که انجام داده‌ام همین رمان «بر استخوان‌های مردگان» بوده و الان مدتی است که مشغول نوشتن داستان ششام و ترجمه‌ای در دست ندارم. اما پیش از این رمان «بیگانه» آلبر کامو را، در ادامه ترجمه‌هایی که از کامو برای نشر چشمه انجام داده بودم، به ناشر تحویل داده بودم که هنوز منتشر نشده و امیدوارم امسال منتشر شود.